

# ساختار نظام بین الملل و امنیت ملی

## با تأکید بر جهان سوم

محمد ترابی

### مقدمه

هرچند که کلمات «ملی» و «امنیت» و نیز معادل‌های آنها در زبان‌های دیگر، هر دو جزء کلمات قدیمی هستند؛ ولی ترکیب آنها با یکدیگر، یک پدیده جدید محسوب می‌شود. شرایط ترکیب این دو کلمه در خلال جنگ جهانی دوم فراهم آمد. اصطلاح «امنیت ملی» پس از جنگ جهانی دوم به تدریج رواج یافته است. این اصطلاح از همان آغاز دوران رواج خود، همانند بسیاری دیگر از اصطلاحات عینی، طوری به کار گرفته شده است که گویی مفهومی روشن و بدیهی دارد؛ درحالی که شاید تبدیل آن به الفاظ عملیاتی مشکل باشد.

کوشش برای بالا بردن حد «امنیت ملی» یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های دولت‌ها و یکی از پایه‌های سیاست خارجی آنهاست. برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی، تقویت توان نظامی و دفاعی، جست و جوی متحد، بستن پیمان‌های نظامی و همراهی با نظام امنیت جمعی، همه برای نیل به چنین هدفی است. بدون شک امنیت ملی یکی از معضلات و چالش‌های جدی نظام‌های سیاسی در شرایط کنونی است. اساساً رفتار دولت‌ها را و آنچه مربوط به مناسبات خارجی و تلاش در جهت حفظ یا بسط امنیت ملی می‌شود، به سه طریق می‌توان مورد بررسی و تحلیل قرار داده و توجیه کرد. این سه طریق

عبارتند از:

(۱) از طریق تمرکز بر فعالیت‌های افرادی که در مورد سیاست کشورها تصمیم می‌گیرند، (تصمیم‌گیرندگان)؛

(۲) به کمک اوضاع و احوال داخلی کشورها، از جمله نقش گروه‌های ذی نفوذ، ایدئولوژی ملی، افکار عمومی، نیازهای اقتصادی و سیاسی، (وضعیت داخلی)؛

(۳) از رهگذر نظام حاکم بین‌المللی و محیطی که کشورها در آن زندگی می‌کنند. با کدام یک از این سه سطح مطالعه می‌توان مناسبات خارجی یک کشور را بهتر درک کرد؟ پاسخ ساده به این پرسش این است که بگوئیم؛ بدون شک هر سه عامل، در سمت‌گیری سیاسی یک کشور دخیل هستند، اما این سؤال هنوز باقی می‌ماند که کدام یک از این سه عامل سهم بیش‌تر یا تأثیر افزون‌تری در سمت‌گیری سیاسی یک کشور دارد. در این رابطه رویکردهای مختلفی ارائه شده که هر کدام بر یکی از سطوح سه‌گانه فوق تأکید می‌کنند. در این مقاله، از سطح کلان در تبیین امنیت ملی استفاده می‌شود. هدف نوشتار حاضر این است که رابطه میان امنیت ملی را با دو نظام متفاوت جنگ سرد و پس از جنگ سرد مورد بررسی قرار دهد.

سؤال اصلی این است که نظام بین‌المللی تا چه حد بر امنیت ملی کشورها تأثیر می‌گذارد؟ برای پاسخ به این سؤال، دو نظام؛ یکی، نظام قبل از جنگ سرد و دیگری، نظام پس از جنگ سرد مورد مطالعه قرار می‌گیرد. فرضیه مقاله بر این مبنا استوار است که تأثیر نظام بین‌الملل دوران جنگ سرد و پس از جنگ سرد بر امنیت ملی کشورهای جهان سوم متفاوت بوده است. در حالی که نظام دو قطبی و جنگ سرد و امنیت ملی جهان سوم را تحت الشعاع قرار داده و عمدتاً تهدید نظامی و بعد خارجی امنیت مورد توجه قرار گرفته است؛ پس از جنگ سرد، کشورهای جهان سوم از آزادی عمل بیش‌تری برخوردار شده و منابع تهدید که عمدتاً بعد خارجی بوده، به بعد داخلی تغییر پیدا کرده است.

مفروضات این مقاله عبارتند از: مفهوم امنیت ملی پویا و متأثر از محیط پیرامون خود است که در هر فضایی با توجه به مؤلفه‌های موجود در نظام بین‌الملل و ملی شکل

می‌گیرد. نظام بین الملل نیز پویا بوده و البته چگونگی توزیع و طراز بندی قدرت در هر ساختار متغیر است.

مبحث حاضر را عناوین: مفهوم امنیت ملی و نظام بین الملل، ماهیت دولت در جهان سوم و کشورهای شمال، جنگ سرد و امنیت ملی و نظام بعد از جنگ سرد و در آخر نیز نتیجه گیری تشکیل می‌دهد.

### مفهوم امنیت ملی

«امنیت ملی» یک مفهوم غربی و خصوصاً امریکایی است که در سال‌های پس از ۱۹۴۵ رواج یافت. در مورد امنیت ملی تعاریف مختلفی ارائه شده است. این مفهوم مانند دیگر مفاهیم علوم انسانی، دارای تعریفی واحد و مقبول تمامی یا حداقل بیش تر صاحب نظران نمی‌باشد. ریشه این عدم اتفاق نیز به تلاش افراد، گروه‌ها و کشورها در تلقی و برداشت متفاوت آنها از این واژه باز می‌گردد. بر همین اساس، مثلاً آرنولد و لفرز می‌گویند: «امنیت ملی نماد ابهام آمیزی است که اصلاً ممکن نیست دارای معنای دقیق باشد.»<sup>(۱)</sup>

در این جا ابتدا به چند تعریف از مفهوم امنیت ملی اشاره نموده و سپس تعریفی را که این مقاله بر پایه آن استوار است، ارائه می‌نمائیم.

در دائرةالمعارف علوم اجتماعی، این واژه چنین تعریف گردیده است؛ «توان یک ملت در حفظ ارزش‌های داخلی از تهدیدات خارجی»<sup>(۲)</sup> سازمان ملل متحد طی پژوهشی در این زمینه با عنوان «مفاهیم امنیت» آن را چنین تعریف می‌نماید: «این که کشورها هیچ‌گونه احساس خطر حمله نظامی، فشار سیاسی یا اقتصادی نکرده و بتوانند آزادانه گسترش و توسعه خویش را تعقیب کنند.»<sup>(۳)</sup>

یکی از نخستین کسانی که امنیت ملی را تعریف کرده است، والتر لیپمن است. لیپمن می‌گوید: «یک ملت وقتی دارای امنیت است که در صورت اجتناب از جنگ، بتواند ارزش‌های اساسی خود را حفظ کند و در صورت اقدام به جنگ بتواند آن را پیش برد.»<sup>(۴)</sup> آرنولد و لفرز در جای دیگر امنیت را این گونه تعریف نموده است:

«امنیت در یک مفهوم عینی، به فقدان تهدیدها نسبت به ارزش‌های اکتسابی

تلقی می‌شود و در یک مفهوم ذهنی، [امنیت] بر اساس فقدان دلهره و نگرانی از به مخاطره افتادن ارزش‌ها و توانمندی لازم در کسب نتایج منصفانه ارزیابی می‌شود.»<sup>(۵)</sup>

اگر در تعاریف مزبور دقت شود، می‌توان چنین برداشت نمود که نقطه مشترک قابل قبول تمام صاحب نظران بر روی ضرورت «حفظ وجود خود» متمرکز می‌باشد. برخی از صاحب نظران، حفظ خود یا «صیانت ذات و نفس» را در چهار پدیده با ارزش خلاصه می‌نمایند؛ (۱) حفظ جان مردم؛ (۲) حفظ تمامیت ارضی؛ (۳) حفظ نظام اقتصادی و سیاسی؛ (۴) حفظ استقلال و حاکمیت کشور. این چهار مقوله به عنوان جوهره امنیت ملی به شمار می‌آید.

باتوجه به این‌که امنیت ملی دارای دو بعد داخلی و خارجی می‌باشد که به یکدیگر مرتبط هستند، می‌توان آن را این‌گونه تعریف کرد:

«امنیت ملی؛ یعنی دست‌یابی به شرایطی که به یک کشور امکان می‌دهد از تهدیدهای بالقوه یا بالفعل خارجی و نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانه در امان باشد و در راه پیشبرد امر توسعه اقتصادی، اجتماعی و انسانی و تأمین وحدت و موجودیت کشور و رفاه عامه فارغ از مداخله بیگانه‌گام بردارد.»<sup>(۶)</sup>

### مفهوم نظام بین الملل

نظام بین الملل، محیطی است که در آن، واحدهای سیاست بین الملل عمل می‌کنند، به طوری که رفتارها، جهت‌گیری‌ها، نیتها و خواسته‌های واحدهای مزبور از نظام بین المللی تأثیر می‌پذیرد. ریمون آرون در تعریف بین الملل می‌گوید: «من نظام بین المللی را مجموعه‌ای مرکب از واحدهای سیاسی می‌دانم که بایکدیگر روابطی منظم دارند و هر یک از آنها این آسیب‌پذیری را دارند که درگیر یک جنگ همگانی شوند.» ولی آرون مانند اغلب پژوهش‌گرانی که به تعریف نظام بین الملل پرداخته‌اند، نظیر کاپلان، روزکرانس، برای قدرت‌های بزرگ در ساختار نظام بین المللی نقش و جایگاه ویژه‌ای قایل است.

در هر دوره‌ای، بازیگران اصلی بیش از آنچه از نظام اثر پذیرند، در تعیین آن نقش داشته‌اند. کافی است تغییری در رژیم داخلی یکی از بازیگران اصلی حاصل شود تا مدل و گاه کل جریان روابط بین الملل نیز به تبع آن تغییر یابد. رابطه نیروها با توزیع قدرت، شمای کلی نظام بین المللی را ترمیم می‌کند. بر این اساس می‌توان تقسیم بندی‌هایی نظیر: تک قطبی، دو قطبی، چند قطبی و... از نظام بین الملل به دست داد.

در مورد نقش دولت‌های ضعیف در شکل‌گیری نظام بین الملل، نظرات گوناگونی وجود دارند. آیا دولت‌های جنوب قادر به تحت‌تأثیر قرار دادن منافع امنیتی واحدهای عمده نظام بین الملل می‌باشند؟ در این مورد، نئورئالیست‌ها معتقدند که در سیاست بین الملل عوامل تعیین‌کننده هنجارها و قواعد بازی، قدرت‌های بزرگ هستند. بسیاری از رئالیست‌ها بر این نظر بودند که در دنیای دو قطبی، پدیده‌ای به نام «پیرامون» محلی از اعراب ندارد؛ زیرا همه رفتارها در چارچوب دو قطب، معنا و مفهوم پیدا می‌کند.<sup>(۷)</sup>

برای بیان تأثیر نظام بین الملل بر امنیت ملی، باید دو مشخصه مهم این نظام را مدنظر قرار داد. شناخت نظام بین الملل متکی بر شناخت دقیق دو مشخصه زیر است؛ ۱- مراکز ثقل قدرت؛ ۲- محتوای فکری حاکم بر نظام بین الملل. در مورد مشخصه اول، باید گفت که در نظام بین الملل گاه انحصار مرکز ثقل قدرت و گاه تعدد مراکز ثقل قدرت مشاهده می‌شود. در مورد مشخصه دوم نیز باید دانست که چه مبانی فکری و اندیشه‌هایی هدایت‌کننده رفتارها در نظام بین المللی است.<sup>(۸)</sup> در همین راستا فرهنگ سیاسی را می‌توان در سطح نظام بین الملل نیز بررسی کرد؛ زیرا فرهنگ سیاسی بین المللی به صورت گوناگون هنجارهای خود را به بازیگران رسمی حکومتی و غیر حکومتی تحمیل می‌کند؛ و همزمان، فرهنگ‌های سیاسی برخی از بازیگران، خود قابل تعمیم و تسری به سطح سیاست بین الملل است. برای نمونه، تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم، الگوی حاکم بر روابط بین الملل (به رغم وجود کشور کمونیستی در جهان یعنی شوروی) همچنان بر اساس فرهنگ سیاسی سرمایه داری و لیبرالیسم تعریف می‌شد؛ زیرا بیش تر کشورهای جهان سوم در اشکال گوناگون استعمار اداره می‌شدند و دارای هویت فرهنگی مستقلی نبودند. به دنبال خاتمه جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نظام دو بلوکی، با اختلاطی از

فرهنگ سیاسی سوسیالیستی و سرمایه داری مواجه می شویم به گونه ای که هر یک از دو بلوک مزبور مساعی لازم را برای تعمیم و تحمیل هنجارهای فرهنگی و ایدئولوژیک خود به سایر بازیگران به عمل می آورد. در این وضعیت، تعریف هایی که از جنگ، صلح، امنیت، موازنه قدرت، منافع ملی و جز اینها ارائه می شد، عمدتاً بر مبنای ویژگی های فرهنگ سیاسی از طرفین متخاصم بود.

جهت گیری های اول به میزان قابل ملاحظه ای تحت تأثیر هنجارها، ارزش ها و نظام ایدئولوژیک جنگ سرد قرار داشت و قواعد بازی بین المللی، نشأت گرفته از فرهنگ های سیاسی حاکم بود که دولت ها را بر آن می داشت تا از راه و رسم تعیین شده، تبعیت کنند.<sup>(۹)</sup>

### مفهوم امنیت ملی و دولت ها

برداشت از مفهوم امنیت ملی و شرایط و لوازم آن، یکسان نیست. دولت ها بر حسب مقام و موقعیتی که در عرصه مناسبات بین المللی دارند و نیز بر اساس مبانی ارزشی خود، تصورات و تلقی های متفاوتی از مفهوم امنیت دارند. از طرفی می توان گفت که دامنه امنیت یک کشور، با قدرت آن کشور ارتباط مستقیم داشته و قدرت کشورها نیز متفاوت است. هرچند اکثر متخصصین علم سیاست بر این اعتقادند که تفاوتی آشکار میان دولت ها در عرصه سیاست بین الملل از نظر ماهیت، اندازه و نفوذ آنها وجود دارد؛ اما در مورد چگونگی دسته بندی آنها نیز اختلافات قابل توجهی به چشم می خورد. در این تحقیق برای سهولت امر، اصطلاح جهان سوم و کشورهای پیشرفته شمال به کار می رود. اگر چه قائل به این هستیم که در میان کشورهای جهان سوم نیز تفاوت های چشمگیری وجود داشته و خود نیز به دسته های مختلفی تقسیم می شود؛ اما در این مبحث با توجه به جایگاه مشترک کشورهای جهان سوم در دوره جنگ سرد، این اصطلاح را به کار می بریم. وجوه تفاوت در ماهیت دولت در دو فضای جهان سوم و جهان پیشرفته، در مسائل، نیازها، سیاست ها و اولویت های امنیتی آنها انعکاس یافته است. معمولاً ایده امنیت ملی بر دو فرضیه استوار است که عمدتاً از تحول تاریخی نظام حکومتی اروپای مدرن ناشی می شود. اولاً همان گونه که در مدل توپ بیلاردی سنت «رئالیستی» مشهور است.

دولت/ملت، عاملی وحدت بخش است که در قالب آن، امنیت ملی به طور خودکار با امنیت حکومت، مساوی می شود. ثانیاً، همان گونه که در سنت سیاسی پلورالیستی غرب مفروض است، امنیت یک دولت/ملت، سرجمع امنیت های افرادی هم سنخ است. از این رو امنیت ملی در غرب، امنیت آن دولت ملی است که از تک تک شهروندان تشکیل می شود که از طریق بسط ملت سازی و جامعه پذیری سیاسی دارای سرنوشت مشترکی هستند.<sup>(۱۰)</sup> در اکثر کشورهای جهان سوم، رابطه میان حکومت و ملت دارای شکلی بی تناسب است و هنوز در جریان شکل گیری است. در جهان سوم، بسیار کم هستند کشورهایی که فرآیند ملت سازی را در چارچوب هویت سیاسی و اقلیمی واحدی به اتمام رسانده باشند. برخی هنوز دولت/ملت های هستند متشکل از مجموعه ای از ملیت ها. شاید این استدلال دقیق تر باشد که امنیت ملی برابر است با امنیت جمعی، و امنیت حکومت برابر است با امنیت رژیم حاکم که نماینده بخشی از علایق اجتماعی یا جمعی است. بسیاری از حکومت های جهان سوم، هیأت حاکمه های سیاسی شکننده ای دارند و این حقیقت، مشکلات جدی ای را در تشخیص این که مفهومی مانند امنیت ملی شامل چه کسانی می شود، به وجود می آورند. خطر استفاده از عنوان امنیت ملی برای دولت هایی که به لحاظ سیاسی ضعیف اند، این است که این مساله به راحتی، به استفاده آنان از زور در امور سیاسی داخلی مشروعیت می بخشد.

همچنین محیط امنیتی در دو طیف از کشورها متفاوت است. در میان کشورهای پیشرفته بخصوص دابلوک شرق و غرب محیط امنیتی تحت تأثیر روابط معمول تعادل قوا می باشد. اما در کشورهای جهان سوم، محیط امنیتی تحت تأثیر روابط غیر متقارن و فراملی توازن قوا می باشد. بعبارت دیگر، محیط داخلی این گونه کشورها تحت تسلط حکومت های ضعیف و محیط جهانی شان تحت سلطه یک گروه از قدرت های بزرگ قرار دارد.<sup>(۱۱)</sup>

با توجه به موارد مذکور، ملاحظه می کنیم که اگر بخواهیم بر اساس رویکرد رئالیسم دولت را به عنوان بازیگر اصلی نظام بین الملل مورد ملاحظه قرار دهیم، بسیاری از کشورهای جهانی سوم در موقعیتی نیستند که بتوانند با برخورداری از قدرت کافی و

استقلال، از منافع خویش دفاع نموده و قادر به حفظ امنیت خود باشند. باید این نکته را نیز متذکر شد که در اثر تحولات ساختاری که در سایه فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد شکل گرفت، جهان سوم از آزادی عمل بیش تری برخوردار شده و جایگاه واقعی خود را بتدریج در عرصه بین‌المللی بهبود بخشیده است. و نیز گام‌های جدی‌ای را در جهت ارتقای سطح همکاری‌ها، برنامه‌های توسعه و ایجاد فضای امنیتی مناسب خود برداشته‌اند.

### امنیت ملی و جنگ سرد

دوره‌ای که از سال ۱۹۴۵ آغاز شده و تا فروپاشی اتحاد شوروی ادامه پیدا می‌کند، به دوره جنگ سرد معروف است. شاخص روابط بین‌الملل در این دوره محور مسکو - واشنگتن است که به عنوان سمبل روابط شرق و غرب در جهان دوقطبی، اساس تجزیه و تحلیل رویدادهای بین‌المللی محسوب می‌شود. علی‌رغم پیچیده‌تر شدن روابط و مسائل بین‌المللی در سال‌های دهه ۵۰ و پس از آن، و ظهور قدرت‌های منطقه‌ای و پیدایش قدرت‌های نظامی چون چین و قدرت‌های اقتصادی مانند ژاپن و بازار مشترک و نقش فزاینده جهان سوم در امور بین‌المللی، این محور همچنان با وجود نا کافی بودن (به عنوان تنها معیار) به مثابه شاخصی مهم روابط بین‌المللی، در این دوره پا بر جا ماند و تلاش گروه کشورهای غیر متعهد در جهت قبولاندن محور شمال - جنوب به جای شرق و غرب نیز به جایی نرسید. روابط شرق و غرب از سال ۱۹۴۵ تا کنون به تناوب بین جنگ سرد و تشنج زدائی در نوسان بوده است.

« جنگ سرد را می‌توان به نبردی اساسی بین منافع و اندیشه‌ها تعریف کرد که تا

حد یک جنگ کلاسیک پیش نمی‌رود. عامل اصلی بروز چنین جنگی در سال‌های

بعد از جنگ جهانی دوم، سلاح اتمی بود که مانع بروز یک جنگ گرم

می‌شد.» (۱۲)

از لحاظ پژوهش نظری، می‌توان خصوصیات اصلی جنگ سرد را این‌گونه جمع

بندی کرد که تضاد و درگیری دو بلوک شرق و غرب در سه حوزه اساسی؛ یعنی سیاسی،

اقتصادی و ایدئولوژیک جریان داشته است. به عبارت دیگر، این دو بلوک در این سه



حوزه عمده از یکدیگر متمایز می شده‌اند. (۱۳)

در حوزه سیاسی، کشورهای بلوک غرب در حرف یا در عمل، طرفدار نظام دموکراسی و نظام حکومتی چند حزبی یعنی نظام چندگفتاری به شکل خاص خود بودند. اما بلوک شرق طرفدار نظام سیاسی کمونیستی بود؛ نظامی که در آن حکومت و جامعه یکسره توسط دولت کنترل می شود و تنها یک حزب حاکم است.

در حوزه اقتصادی، کشورهای بلوک غرب طرفدار روش تولید و باز تولید صنعتی سرمایه داری براساس رقابت آزاد و مالکیت خصوصی بودند؛ اما در کشورهای بلوک شرق نظام اقتصادی توسط دولت هدایت می شد.

در حوزه ایدئولوژیک، هریک از دو بلوک فلسفه وجودی خاصی داشت. ایدئولوژی غرب بر حقوق فرد و حقوق مدنی و پلورالیسم تاکید می کرد، در حالی که ایدئولوژی کمونیستی بلوک شرق، بر اساس تاکید بر حقوق جمع، احترام به دولت و نظام تک گفتاری استوار بود.

دو بلوک غرب و شرق صاحب دو سیاست، دو اقتصاد و دو ایدئولوژی متضاد بودند. در چنین نظامی، دو ابر قدرت وجود دارد و مناسبات میان آنها نیز محور سیاست های جهانی است. در چنین نظامی، هریک از دو ابر قدرت بر مجموعه ای از کشورهای متحد مسلط بوده و با ابر قدرت دیگر برای اعمال نفوذ در کشورهای غیر متحد به رقابت می پردازد. از سال ۱۹۴۱، امریکا یک نقش آفرین فعال و با نفوذ در امور بین المللی بوده و به عنوان رهبر قدرت های غربی، یک چتر امنیتی بر روی اروپا و بسیاری کشورهای دیگر علیه چیزی که به نظر اروپائیان و امریکاییان، تهدید قریب الوقوع یا آنی شوروی تصور می شود، ایجاد نموده است. از دیدگاه مفهومی، امنیت هرچه بیش تر محتوای نظامی یافته است. در طول دوران جنگ سرد، تهدیدهای نظامی مطرح برای امنیت ملی از دید بیش تر متخصصان امنیت، بر دیگر تهدیدها غلبه داشت. در این دوران دولت ها از تهدیدهای داخلی امنیت غافل بودند. البته این امر تنها دامنگیر کشورهای جهان سوم نبود، بلکه دول بزرگ نیز به آن دچار شده بودند. برخی از محققان امریکایی از جمله پیتر مون معتقدند که: «در طول سال های جنگ سرد از بعد داخلی امنیت ملی غفلت شده

است.» (۱۴)

نه فقط بعد سیاسی / نظامی امنیت که جنبه خارجی دارد، مورد توجه تحلیل‌گران دفاعی امریکا و اروپای غربی و جهان سوم می‌باشد؛ بلکه بعد نظامی و غیر نظامی امنیت که جنبه داخلی دارد نیز توجه زیادی را به خود جلب کرده است. ولی کماکان قدرت نظامی، چه در نزد کشورهای و چه جهان سوم، محور اصلی امنیت ملی قلمداد می‌شود. استفاده از قدرت نظامی در جهت تأمین امنیت، چه در صحنه بین‌المللی و چه در صحنه داخلی، بستگی به منابع مطمئن و قابل تکیه تسلیحاتی دارد؛ درحالی که بسیاری از کشورهای جهان سوم در دوران جنگ سرد ناچار بودند جنگ افزارهای نظامی خود را از خارج وارد سازند و این امر استقلال و امنیت حکومت را در معرض محدودیت‌هایی قرار می‌دهد که از خارج بر آن تحمیل می‌شود. (۱۵)

در دوره پس از جنگ جهانی دوم، انتقال تسلیحات، نقش محوری را در رقابت میان امریکا و شوروی برای کسب نفوذ در جهان سوم ایفا کرده است. هر دو ابرقدرت، جنگ افزارهای نظامی را با این انتظار در اختیار کشورها قرار داده‌اند که منافع خود را تأمین نمایند. انتقال تسلیحات امریکایی به جهان سوم در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ عمدتاً به صورت کمک‌های بلاعوض بوده است و اتحاد شوروی تسلیحات را با سخاوتمندی مفرط یعنی با محاسبه ۴۰ درصد تخفیف و دادن وام‌های ۸ تا ۱۰ ساله در اختیار آنان قرار می‌داد. برتری و اولویت قدرت نظامی در ملاحظات مربوط به امنیت ملی در جهان سوم، امری شایع است. از سال ۱۹۶۰ تا کنون، هزینه‌های نظامی کشورهای در حال توسعه، به معنای واقعی شش برابر شده است. در سال ۱۹۶۰ کشورهای در حال توسعه ۸٪ هزینه‌های نظامی دنیا را به خود اختصاص دادند که این میزان تا سال ۱۹۸۵ به ۲۰٪ افزایش یافته است. واردات سلاح کشورهای جهان سوم نیز به شدت افزایش یافته و از چهار میلیارد دلار در سال ۱۹۶۰، به ۳۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ رسیده است طی دودهمه و تا پایان سال ۱۹۸۳، مجموع واردات سلاح از سوی کشورهای جهان سوم، به ۲۲۳ میلیارد دلار رسیده است. (۱۶) از انگیزه‌های قوی تأمین کنندگان تسلیحات، کسب قدرت نفوذ بوده است. آنان همچنین از این راه به مثابه یکی از راه‌های دسترسی به

رهبران سیاسی و نظامی کشورهای جهان سوم و محکم کردن تعهدات آنان و ایجاد روابطی دوستانه تر استفاده کرده‌اند.

در همین راستا، نوعی وابستگی نظامی میان کشورهای جهان سوم و دو ابر قدرت پدید آمد که امنیت کشورهای جهان سوم را با تهدید روبه‌رو می‌ساخت. و البته بزرگترین خطر امنیت و استقلال کشورهای جهان سوم که از وابستگی نظامی ناشی می‌شود، تهدید ناشی از تحریم تسلیحاتی است. بنابراین، از آن‌جا که انتخاب استراتژی‌های تأمین تسلیحات، مستقیماً بر امور امنیتی تأثیر می‌گذارد، لذا برای کشورهای جهان سوم، تأمین تسلیحات جهت تقویت امنیت ملی، بیش از آن‌که امنیت را افزایش دهد، موجب تضعیف آنان می‌گردد.

در دوران جنگ سرد، کشورهای جهان سوم، عرصه رقابت و ستیزهای قدرت‌های بزرگ بودند. در گذشته، بسیاری از تعارض‌های بین‌المللی، میان خود قدرت‌های بزرگ بود که اوج این‌گونه ستیزها را در وقوع جنگ‌های بین‌المللی اول و دوم مشاهده نمودیم؛ ولی بعد از جنگ جهانی دوم، بیش‌تر تعارض‌ها را در میان کشورهای جهان سوم مشاهده کرده‌ایم. در واقع کشورهای بزرگ شمال سعی کرده‌اند تا موارد منازعه میان خود را به کشورهای جهان سوم منتقل و از رویارویی مستقیم با یکدیگر احتراز نمایند.<sup>(۱۷)</sup> آمار جنگ‌هایی که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم رخ داده، بیان‌گر این است که اکثر جنگ‌ها و درگیری‌ها در کشورهای جهان سوم به وقوع پیوسته است. با وجود آن‌که در سنت رئالیسم کلاسیک، اتحادها، ابزاری برای مقابله با تهدیدهای خارجی به شمار می‌آیند؛ لیکن تشکیل اتحادها و عضویت کشورهای جهان سوم در آن، در پاره‌ای از این اتحادها، عملاً در راستای خواست‌ها و اهداف قدرت‌های بزرگ بوده است. در دوران جنگ سرد، دولت‌ها خواه از راه فشارهای یک ابر قدرت یا در نتیجه ترس از ابر قدرت دیگر، ناگزیر جذب یکی از قطب‌های قدرت شدند. اتحاد شوروی حلقه‌ای از رژیم‌های کمونیستی در اطراف مرزهای غربی خود برقرار کرد و آمریکا در برابر این حرکت، با پشتیبانی اقتصادی و نظامی از دولت‌های اروپای غربی و با تشکیل اتحادیه ناتو به اقدام متقابل دست زد. امریکایی‌ها با ارائه کمک، ایجاد

پایگاه‌های نظامی و تشکیل اتحادها، این روش را در دیگر مناطق از جمله امریکای لاتین، آفریقا و آسیا به کار بردند. بنابراین، در این دوره کم‌تر اتحادی ناشی از ضرورت داخلی و امنیت ملی این گونه کشورها بوده و منشأ این اتحادها عمدتاً خود قدرت‌های بزرگ بودند و یا خود در آنها عضویت داشتند که در هر دو حالت، جهت‌گیری‌های اتحاد در راستای منافع عضو قدرتمند بوده است.

نهاد حاکمیت دولت‌ها در این دوره مانند هر نهاد اجتماعی و سیاسی دیگر، در مسیر تکامل خود با موانع، مقاومت‌ها و ناسازگاری‌های درونی و بیرونی روبه‌رو بوده است. مفهوم امنیت ملی که در مفهوم رئالیستی خود حول محور حاکمیت دولت‌ها و فرضیه هرج و مرج در روابط بین‌الملل دور می‌زند، خواه‌ناخواه از فشارهای مستقیم و غیر مستقیم ناشی از حساسیت و آسیب‌پذیری متقابل و ماهیت جهانی برخی معضلات بین‌المللی تأثیر می‌پذیرند و ناگزیر ملاحظات فراملی نیز محاسبات ملی و امنیتی مطرح می‌شوند. چالش اساسی در برابر نهاد حاکمیت دولت‌ها، میزان سازگاری آن با تحولاتی است که در ماهیت قدرت و شبکه توزیع منابع آن پدید آمده است. بنابراین باید مجدداً تاکید کرد که اگر بخواهیم دولت را به عنوان بازیگر اصلی سیاست بین‌الملل مورد ملاحظه قرار دهیم، بسیاری از کشورهای جهان سوم در موقعیتی نیستند که بتوانند با برخورداری از قدرت کافی و استقلال، از منافع خویش دفاع نموده و قادر به حفظ امنیت خود باشند.<sup>(۱۸)</sup> سازمان ملل متحد هم که تضمین‌کننده حاکمیت دولت‌ها بوده و ضامن اجرای مفاد منشور ملل متحد می‌باشد. عملاً نتوانست وظایف خود را در این امور به نحو احسن به منصب ظهور برساند.

سازمان‌های بین‌المللی بخش مهم و تفکیک‌ناپذیری از شبکه روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند منشور ملل متحد حول سه محور اصلی ساخته و پرداخته شد: برابری حاکمیت دولت‌ها در قبال نابرابری امتیازات؛ تقلیل‌گرایی در تعریف امنیت بین‌المللی؛ و همکاری‌های سیاسی / بین‌المللی. فصل هفتم منشور که به «اقدامات مربوط به تهدیدات علیه صلح، نقض صلح و اعمال تجاوزکارانه» اختصاص یافته، دامنه فعالیت و مسئولیت‌های سازمان ملل به ویژه شورای امنیت در خصوص صلح و امنیت بین‌المللی

را تشریح می‌نماید.

در دوران جنگ سرد، تضاد منافع دو بلوک، سازمان ملل متحد را از ایفای نقشی کارساز در زمینه تأمین امنیت بین‌المللی باز داشت. اعضای دائم شورای امنیت با استفاده از امتیاز و تو، اکثر مسائل امنیتی را به خارج از حیطه صلاحیت سازمان ملل متحد انتقال داده و برای رویارویی به خطرات امنیتی، مکانیسم تشکیل سازمان‌های دفاعی/نظامی با متحدین خویش را برگزیدند. بروز جنگ سرد و تقابل خطرناک سیاسی/نظامی شرق و غرب با فاصله اندکی از تاسیس سازمان ملل متحد، شورای امنیت را به ورطه مبارزه این دو بلوک انداخت. در دوران جنگ سرد، هر دو بلوک غالباً با تفسیر موسعی از اصل حاکمیت دولت‌ها وضع مداخله در امور داخلی کشورها، مداخلات نظامی در «مناطق نفوذ» خود را از لوازم حاکمیت و امنیت خود محسوب می‌کردند. بهره‌برداری از امتیاز و تو در شورای امنیت که به هر یک از اعضای دائم آن امکان می‌دهد با رأی مخالف خود، از اتخاذ هرگونه تصمیم ماهوی در شورا جلوگیری کنند، کارکرد شورا را در عمل تضعیف کرد و در خصوص ابر قدرت‌ها و هم‌پیمانان آنها به کلی عقیم نمود.<sup>(۱۹)</sup> سازمان ملل متحد طی این مدت به رکود گرائید و همکاری‌های سازمان در چارچوب آن به حداقل خود رسید. در نتیجه، سازمان ملل متحد و رکن اجرایی آن یعنی شورای امنیت، جز در چند مورد، نتوانست از حق حاکمیت دولت‌ها دفاع نموده و در جهت تأمین امنیت کشورهای جهان سوم، نقش مؤثری ایفا نماید. با توجه به موارد فوق، بسیاری از پژوهندگان سیاست بین‌الملل با اطمینان می‌گویند که ساختار نظام بین‌الملل مهم‌ترین عامل مؤثر بر سیاست خارجی کشورهاست. چگونگی توزیع و طرازبندی قدرت، عنصر اصلی سازنده ساختار نظام بین‌الملل است. هر دولت و سیاستمدار مسئولی دانسته و ندانسته بر اساس شناختی که از نظام توزیع قدرت دارد، عمل می‌کند. نظام بین‌الملل تا حدود زیادی تعیین می‌کند که دولت‌های تشکیل دهنده این نظام چه کاری می‌توانند انجام بدهند و چه کاری نمی‌توانند بکنند. چگونگی توزیع و طرازبندی قدرت، نه تنها سمت‌گیری سیاست خارجی کشورها؛ بلکه نقش و رسالت مورد ادعای آنها را نیز مشخص می‌کند. نظام بین‌المللی شرایطی را تحمیل می‌کند که به ویژه کشورهای

کوچک نمی توانند از چارچوب آن با فراتر گذارند. به طور خلاصه می توان نتیجه گرفت که در نظام بین الملل دو قطبی، عوامل و نیازهای داخلی کشورها در سیاست خارجی آنها سهم کم تر و در عوض ساختار نظام بین الملل و تهدیدات خارجی سهم بیش تری دارد.

### امنیت ملی و دوران پس از جنگ سرد

اکنون این سؤال مطرح است که ساختار جدید پس از خاتمه جنگ سرد چگونه است.

و در چنین ساختاری، امنیت ملی کشورهای جهان سوم حول چه محورهایی است؟

نظام بین الملل کنونی چهار خصوصیت اساسی دارد:

الف - اولین خصوصیت این که، خواسته ها و انگیزه هایی که در نتیجه آن، دو بلوک شرق و غرب پدیدار شده بودند. امروزه از میان رفته است. به عبارت دیگر، آن خواسته های تاریخی که بلوک کمونیستی را شکل داده بود، در اساسی ترین و مهم ترین مراکز، استراتژیک جهانی رنگ باخته است.

ب - دومین خصوصیت وضع ساختار جدید، عمده شدن اقتصاد است. این امر را در موارد زیر می توان دید. پس از فرو پاشی شوروی آرایش تازه جهان به گونه ای شکل گرفت که سه بلوک بزرگ در جهان پدیدار شد؛ یکی در آسیای جنوب شرقی، یکی در امریکا و دیگری در اروپا. ماهیت هر سه بلوک، اقتصادی بوده و اساساً جنبه سیاسی و ایدئولوژیک ندارند. پایه اتحاد سه بلوک منطقه ای، اقتصاد است. بنابراین، خصوصیت و صفت تازه جهان، عبارت است از محوری شدن اقتصاد.

ج - سومین خصوصیت ساختار جدید، یک بعدی شدن جهان است. از اوایل دهه ۱۹۹۰، جهان عموماً تنها یک بعد اساسی پیدا کرده و آن، لیبرالیسم است. یک بعدی شدن نظام بین المللی و جهانی شدن لیبرالیسم یعنی سراسری شدن نظام تولیدی اقتصادی غربی.

د - چهارمین خصوصیت نظام تازه جهانی، همانا پدید آمدن تاریخی هویت های منطقه ای است. به عبارتی، شکل گیری سیستم مثلی که به معنای ایجاد سه بلوک جهانی است، به پیدایش مناطقی منجر شده که هر یک جدا از دیگری، اما در چارچوب بلوک های مربوطه، کم و بیش همانند کشور واحد عمل می کند. این امر دورنمای

استراتژیک جهانی را متحول خواهد کرد.<sup>(۲۰)</sup>

فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد، یک تحول ساختاری در روابط بین الملل بود. بدین معنا که یکی از دو کانون مهم تمرکز قدرت سیاسی و نظامی متلاشی شد و موجب چرخش سریع توازن قوا به طرف بلوک غرب گردید. از سوی دیگر، با پایان جنگ سرد، تضاد و رقابت بین قدرت‌های بزرگ جهانی از حوزه نظامی و تسلیحاتی به حوزه اقتصادی و تجاری منتقل گردید و ژاپن و آلمان، فارغ از چارچوب متقابل شرق و غرب به عنوان دو قطب مهم اقتصادی به سمت ایفای نقش مستقل سیاسی در جهان حرکت می‌کنند. به علاوه، تهدیدات علیه صلح و امنیت بین المللی در دوران پس از جنگ سرد نیز بیش از آن که ناشی از خطر بی ثباتی و تنش در روابط قدرت‌های بزرگ باشد، از درگیری‌های قومی، نژادی و توسعه نیافتگی سیاسی و اقتصادی نشأت گرفته است. از ۸۹ درگیری مسلحانه‌ای که از سال ۱۹۸۹ تا سال ۱۹۹۲ در جهان روی داده است، ۸۶ مورد درون مرزی و فقط سه مورد برون مرزی بوده است.<sup>(۲۱)</sup> این تحول ساختاری مهم، دو پیامد عمده داشته است؛ نخست، شدت یافتن تهدیدات غیر نظامی علیه امنیت بین المللی و دوم، رونق یافتن ایدئولوژی لیبرال / دموکراسی در سطح جهان. روند تعمیم و توسعه مفهوم «امنیت» در شرایط کنونی تحت تأثیر این دو پیامد مهم قرار دارد. تحلیل مسائل امنیتی دیگر در سطح دولت / ملت‌ها متوقف نمی‌شود؛ بلکه به سطوح پایین‌تر نظیر نهادها، گروه‌ها، افراد در درون سرزمین هر کشور و به سطوح بالاتر مانند: مناطق جغرافیایی مرکب از چند کشور و جامعه بین المللی گسترش یافته است. به لحاظ موضوعی نیز مفهوم امنیت از تکیه بر مسائل نظامی و تسلیحاتی فاصله گرفته و موضوعات وسیع سیاسی، اقتصادی، زیست محیطی، فرهنگی و انسانی را نیز شامل شده است.

این نکته آشکار است که آسیب پذیری‌های اجتماعی و اقتصادی در سراسر جهان سوم دارای ارتباط مستقیمی با امنیت ملی است. اساس تهدید در قلب مفهوم امنیت است. تهدید در جهان سوم دارای پایه‌های اجتماعی و اقتصادی حداقل همسنگ با پایه‌های سیاسی و نظامی است. بنابراین از لحاظ مفهوم، امنیت ملی باید منعکس کننده

تهدیدات ناشی از مسائل اقتصادی و اجتماعی باشد؛ خواه این امر به فرسایش مشروعیت صرفاً در داخل مربوط باشد یا به نمودهای خارجی تقسیم بندی‌های اجتماعی و شکست‌های اقتصادی. امنیت اقتصادی در دنیای پس از جنگ سرد به طور روز افزونی به عنوان یک بُعد از امنیت مطرح می‌شود. خطر بزرگی که امروزه در مورد نظریات رایج امنیت اقتصادی وجود دارد، این است که به غلط آن را تنها بُعد مهم در امنیت ملی تلقی نماییم؛ چنان که در دوران گذشته نیز چنین برداشتی در مورد امنیت نظامی وجود داشت. (۲۲)

جنبه‌های اصلی امنیت اقتصادی عبارتند از: رشد اقتصادی و توزیع اقتصادی کالاها و خدمات. هدف امنیتی در این رابطه افزایش سلامتی اقتصادی از طریق بهبود نسبی آن در مقایسه با شرایط اقتصاد در گذشته و همین طور بهبود شرایط فعلی آن در مقایسه با دیگر کشورها می‌باشد. همان طور که «تارو» به خوبی نشان داده است، پایان جنگ سرد، از بسیاری جهات باعث شده که رقابت نظامی جای خود را به رقابت اقتصادی بدهد. کمک‌های خارجی دیگر به صورت سابق، جزء کارکرد ایدئولوژی‌های متعارض یا مخاصمه‌های سیاسی / نظامی نیست و بیش تر با ملاحظات مربوط به ثبات منطقه‌ای و حتی گاهی نیازهای اساسی بشری مرتبط شده است. (۲۳) امروزه بسیاری از تحلیل‌گران بر این اعتقادند که منابعی که تاکنون صرف هزینه‌های تسلیحاتی کشورهای جهان سوم می‌شد، باید در جهت تقویت بنیه اقتصادی و حل معضلات داخلی و زدودن فقر و... مورد استفاده قرار گیرد.

اکنون نقش اقتصادی در امنیت ملی، حیاتی می‌باشد و دلیل آن، تأثیرات گسترده آن بر سایر ارزش‌های ملی است. عدم توسعه یافتگی پایدار و محرومیت از رفاه اقتصادی، روحیه ملی را تضعیف کرده و نا آرامی‌های اجتماعی را بر می‌انگیزد و در نتیجه، چنددستگی داخلی را شدت می‌بخشد. چنین ضعف داخلی می‌تواند اقدامات خصمانه را از جانب دشمنان بالقوه یا بالفعل باعث شود. بحران اقتصادی ممکن است به بحران مشروعیت بیانجامد و رژیم حاکم را به وسوسه تراشیدن دشمن واهی انداخته و بحران امنیت ملی خود ساخته‌ای را ایجاد کند تا بدین وسیله، تهدیدات داخلی علیه رژیم را



خنثی نماید؛ امری که برای حکومت‌های جهان سوم استفاده از آن امری متداول است. در حالی که در دوران جنگ سرد بسیاری از ستیزهای کشورهای جهان سوم تحت تأثیر سیاست‌های قدرت‌های بزرگ قرار داشتند، تعارض‌های موجود در کشورهای جهان سوم بعد از پایان جنگ سرد، به طور عمده تحت تأثیر تحولات داخلی این گونه جوامع می‌باشند. اگر چه نمی‌توان در این مورد ویژگی‌های ساختار نظام بین الملل را نادیده گرفت؛ ولی تشدید بحران هویت، تقابل میان خرده ناسیونالیسم، بحران مشارکت، بحران توزیع و بحران مشروعیت از جمله مواردی هستند که موجب بروز تعارض در این طیف از کشورها گردیده‌اند. در واقع باید اذعان کرد که مسأله تعارض در جوامع جهان سوم، به نحوی از انحا با مسأله توسعه نیافتگی گره خورده است. بسیاری از گروه‌های قومی، نژادی، مذهبی و غیره که در دوران جنگ سرد در چارچوب‌های سیاسی / اجتماعی نسبتاً آرامی در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند، پس از جنگ سرد، نبرد جدیدی را به خاطر هویت جویی در سراسر جهان شروع کرده‌اند.

اکثر حکومت‌های جهان سوم دیدگاهی نسبتاً مشترک درباره سیاست بین الملل دارند و از نظر داخلی با مسائلی مشابه در ایجاد امنیت رو به رو هستند. نکات ضعف فراوانی در این دولت‌ها مشاهده می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: فقدان مشروعیت، فقدان نهادهای دولتی مدرن و کارآمد، فقدان توافق اساسی بین نخبگان سیاسی در زمینه ارزش‌های کلیدی و نهادهای اساسی، فقدان ظرفیت سیاسی که به شهروندان آن را بدهد که آزادانه در معماری نظام سیاسی خود مشارکت داشته باشند. این امور منجر به افزایش آسیب‌پذیری‌های ملی در این کشورها شده و تأثیری مستقیم بر تعریف امنیت ملی و روش‌های استفاده شده برای تأمین آن دارد.

یکی دیگر از آثار جنگ سرد که در امنیت ملی تأثیر گذاشته، اقبال دولت‌ها و افکار عمومی جهان به سازمان ملل بوده است. سازمان ملل که در دوره جنگ سرد به خاطر بحران چند جانبه‌گرایی با نوعی رکود در مسائل جهانی مواجه شده بود، در شرایط جدید در کانون توجه بین الملل قرار گرفت. به نظر می‌رسد که این سازمان در شکل‌گیری نظم جهانی پس از جنگ سرد در راستای «نظم امنیتی» نیز نقش مهمی ایفا نماید.

موقعیت‌های اولیه سازمان در ارتباط با حل بحران‌های منطقه‌ای، سطح انتظارات از سازمان ملل را به طور فزاینده‌ای افزایش داده به این ترتیب، به موازات افزایش شدید انواع فعالیت‌های سازمان ملل، تقاضای بین‌المللی برای انواع خدمات این سازمان به گونه‌ای چشمگیر رو به رشد نهاد.

آمار قطعنامه‌های صادره از سوی شورای امنیت در این دوره و مقایسه آن با گذشته می‌تواند گویای میزان توسل کشورها به این سازمان و موقعیت آن در جهت تأمین صلح و امنیت برای اعضای خود باشد. هر چند تا رسیدن به شرایط ایده آل مورد نظر دولت‌ها، راه زیادی در پیش دارد؛ اما این سازمان در طی دهه اخیر تا حدودی جایگاه واقعی خود را پیدا کرده است. در ۴۴ سال اول فعالیت سازمان ملل؛ یعنی تا حدود سال ۱۹۹۰، میانگین ماهانه قطعنامه‌های صادره از سوی شورای امنیت از یک قطعنامه در ماه تجاوز نمی‌کرد؛ در حالی که از ۱۹۹۱ به بعد، میانگین ماهانه این قطعنامه‌ها بین پنج تا هفت بود و شمار قطعنامه‌های شورا در ماه ژوئن ۱۹۹۳ به چهارده رسید.<sup>(۲۴)</sup>

در نتیجه، فعالیت‌های حفظ صلح دستخوش تحولاتی عمده شد. در حالی که طی ۴۰ سال فعالیت سازمان ملل، شمار عملیات حفظ صلح این سازمان از سیزده مورد تجاوز نکرده؛ در فاصله سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۶، سازمان ملل ناچار از تشکیل ۲۹ مورد گروه مخصوص عملیات حفظ صلح جدید شد. در چنین شرایطی گذشته از تلاش برای تطبیق عملیات حفظ صلح با شرایط جدید بین‌المللی، ابزارهای چند جانبه دیگری نیز شامل دیپلماسی پیش‌گیرانه، برقراری صلح و تحکیم صلح نیز با توجه به الزامات جدید مورد توجه قرار گرفت.

با توجه به این که تهدیدات علیه صلح و امنیت بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد بیش از آن که ناشی از خطر بی‌ثباتی و تنش در روابط قدرت‌های بزرگ باشد. از درگیری‌های قومی، نژادی و توسعه نیافتگی سیاسی و اقتصادی نشأت گرفته است، مکانیسم سازمان ملل در حل بحران‌ها نقش مؤثری را می‌تواند ایفا کند. از ۸۹ درگیری مسلحانه‌ای که از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ در جهان روی داده است، ۸۶ مورد درون مرزی و فقط سه مورد برون مرزی بوده که این شرایط، مسؤلیت خطیری را بر دوش سازمان ملل

قرار داده است.

## نتیجه‌گیری

مفهوم «امنیت ملی» از مفاهیمی است که هم در بُعد نظری و هم در بُعد عملی توجه بسیاری از تئوریسین‌های روابط بین‌الملل و سیاستمداران را به خود جلب نموده است. امنیت ملی، از معضلات جدی نظام‌های سیاسی در شرایط کنونی است. کشورهای جهان سوم با توجه به شرایط داخلی و با توجه به ساختار نظام بین‌الملل با یک ناامنی فراگیر و همه‌جانبه دست به‌گریبان‌اند. این‌گونه کشورها نمی‌توانند در بُعد امنیتی، از تأثیر نظام بین‌الملل بر سمت‌گیری‌ها و سیاست‌ها و استراتژی‌های خود چشم‌پوشی کنند. از دیدگاه مفهومی، ماهیت تحولات و دگرگونی‌هایی که از سال ۱۹۸۹ در نظام جهانی رخ داده است، در سه حوزه قابل‌شناسایی می‌باشد که عبارتند از: (۱) کاهش حاکمیت ملی؛ (۲) بالا رفتن وابستگی متقابل بین‌المللی؛ (۳) افزایش کشمکش‌های پراکنده و بدون نظم. با توجه به محورهای مذکور، روند حرکت با انحراف توجهات از امنیت نظامی به اقتصاد و رفاه اجتماعی شدت یافته است. بدین ترتیب، می‌توان اذعان کرد که امروزه کشورهای جهان سوم با چهار بُعد عمده امنیتی مواجه هستند؛ بعد نظامی، بعد اقتصادی، منابع محیطی و سیاسی، فرهنگی.

آنچه که از این بحث جمع‌بندی می‌شود، آن است که در دنیای بعد از جنگ سرد، مفهوم جدیدی از امنیت متولد شده است که با مفهوم امنیت در دوره‌های قبل تفاوت‌های اساسی پیدا کرده است. بدین معنا که امنیت چندجانبه، تجزیه‌ناپذیر و یکسان در حال شکل‌گیری است. در نتیجه، طرح راهبردی مقاله این است که اگر اولویت‌های بازسازی سیاست داخلی (افزایش ظرفیت دولت، بالا بردن مشروعیت نظام سیاسی، ایجاد نهادهای ملی و کارآمد و پاسخ‌گو کردن نظام سیاسی) متناسب با برنامه ریزی در بازسازی دیپلماتیک، اطلاعاتی و نظامی/دفاعی همراه نباشد، تأثیر چندانی در افزایش ضریب امنیتی کشورهای جهان سوم در پی نخواهد داشت.

## پی نوشت ها:

- ۱- محمد بصیری، مفهوم امنیت ملی، فصلنامه خاورمیانه، ش ۱، ۱۳۷۸، ص ۶۹.
- ۲- همان، ص ۷۰.
- ۳- ح. قاسمی، برداشت‌های متفاوت از امنیت ملی، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره دوم، ص ۵۴-۵۵.
- ۴- جلیل روشندل، امنیت ملی و نظام بین الملل، (تهران: انتشارات، سمت، ۱۳۷۴)، ص ۱۱.
- ۵- همان، ص ۱۲.
- ۶- احمد نقیب زاده، نظریه‌های کلان و روابط بین الملل، (تهران: نشر قومس، سال ۱۳۷۷)، ص ۹۲.
- ۷- عبدالعلی قوام، جنوب عرصه بی برای آزمون نظریه‌ها و رویکردهای روابط بین الملل، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۱، بهار، ۱۳۷۹، ص ۵۶.
- ۸- اسماعیل ابراهیم زاده، تأثیر عوامل نظام بین الملل بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی، فصلنامه سیاست خارجی، ش ۴، زمستان، ۱۳۷۴، ص ۱۵۶۸.
- ۹- عبدالعلی قوام، فرهنگ سیاسی، پیوند میان تحلیل خرد و کلان، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، ص ۴۵۷.
- ۱۰- ادوآردای، آزر چونگ این مون، امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشگرده مطالعات راهبردی، چاپ ۱۳۷۹، ص ۳۶.
- ۱۱- همان، ص ۵۲.
- ۱۲- احمد نقیب زاده، پیشین، ص ۲۰۰.
- ۱۳- عطاوودشتیان، وضع تازه جهان پس از فروپاشی نظام شوروی، مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۱۳۳-۱۳۴، ص ۵۲.
- ۱۴- دیوید سالدوین، بررسی‌های امنیت و پایان جنگ سرد، ترجمه علیرضا طیب، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۱۵-۱۱۶، ص ۴۶.
- ۱۵- امنیت ملی در جهان سوم، ص ۲۰۹.
- ۱۶- ساموئل هانتینگتون، امریکا ابرقدرت تنها، ترجمه مجتبی امیری وحید، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۴۱ و ۱۴۲، ص ۸۲.

---

۱۷- عبدالعلی قوام، جنوب عرصه‌یی برای آزمون نظریه و...، ص ۵۶.

۱۸- همان، ص ۵۲.

۱۹- مسعود اسلامی، از حاکمیت دولت تا حکمرانی جهانی، فصلنامه مطالعات سازمان ملل متحد، سال اول، شماره یک، بهار ۱۳۷۵، ص ۳۵.

۲۰- عطا هودشتیان، پیشین، ص ۵۳.

۲۱- مسعودی اسلامی، پیشین، ص ۴۷.

۲۲- غلامرضا چگنی، رویکردی نظری به مفهوم امنیت ملی در جهان سوم، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، بهار ۱۳۷۹، ص ۷۷.

۲۳- همان، ص ۷۸.

۲۴- کوروش احمدی، شورای امنیت ملی پس از جنگ سرد، مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۱۳۳ - ۱۳۴،

ص ۶۰.